

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی را که مرحوم شیخ و دیگران اصحاب ما این جا مطرح کردند بحث راجع به موالات بود، بین ایجاب و قبول، بحث هایی که مربوط است به الفاظ عقد بیع، این الفاظ عقد بیع تارء به لحاظ ماده بود، تارء به لحاظ هیئت خود آن بود که مثلاً فعل ماضی باشد، مضارع باشد، تارء به لحاظ هیئت ترکیبی ایجاب و قبول بود که در آن هیئت ترکیبی مثلاً ایجاب اول باشد قبول بعد باشد، فاصله ای هم بینشان نشود، تقریباً آنچه که از کلام شیخ و بعدها مثل کلام استاد در می آید، من دیگه غالباً تقریباً کلمات استاد را ارجاع می دهم چون حس می کنم خیلی با آن روحیه ای که ایشان بعدها پیدا کردند با آن حالت علمیشان خیلی انسجام ندارد، هی بخواهیم بگوییم و هی بگوییم یرد علیه، حال این بحث ها را نداریم، آقایان مراجعه کنند خودش روشن می شود.

خدمتتان عرض کنم که این کلمات را متعرض شدیم و نائینی میگفت باید موالات باشد، مرحوم شیخ قبول کردند موالات عرفی، طبعاً شما می دانید که مسئله بیع قبل از این که وارد کلمات مرحوم آقای اصفهانی بشویم عرض کردم بیع چون یک عقدی است که خیلی بین ماها رواج دارد، صغیر، کبیر، بزرگ، کوچک و دهات و شهر إلى آخره، خواهی نخواهی عده زیادی از آن قیودش بر می گردد به ارتکازات مردم، اینها هم یک مقداری در این جا گیر دارند مال همین است یعنی ما نظرمات این است و خوب دقت بکنید هدف ما این است که ما وقتی می آئیم بیع را به لحاظ حقوقی معانیش را بیان می کنیم ممکن است آن تسامح عرفی را قبول نکنیم، ممکن است آن تسامح عرفی را یا لا اقل به آن مقداری که عرف دارد مثلاً می گوید آن جا پیش بنگاهی میرویم که خانه بخریم، آن فروشنده می گوید آن خانه را به این قدر فروختم، مشتری می گوید اجازه بدهید من یک نگاهی بکنم بعد بگویم قبلت یا این چای را بخورم یا این قلیان را بکشم، خب ممکن است در عرف این مقدار فاصله بیفتد، این غیر از آن است که آن آقا گفت بسم الله الرحمن الرحیم، اللهم صل علی محمد و آل محمد، مبارک باشد قبلت، این مقدار غیر از این است که یک چایی بخورد، یک چیزی نگاه کند، قلیان بکشد اما در ارتکازات

عرفی ممکن است این مقدار فاصله هم قرار بگیرد، چرا؟ چون این خیلی زیاد شده و تقریباً یک بنای عرفی برایش هست که این قبول بشود ولو با این مقدار فاصله‌های کم، خوب دقت بکنید آنچه که ما الان در فقه و در قانون می‌خواهیم انجام بدهیم در حقیقت این نکته است که آیا به یک مقدار مسلم از تسامح عرفی قبول بکنیم؟ مثلاً بگوید سلامٌ علیکم، بسم الله الرحمن الرحیم، آقا خوش آمدید و فلان، بعد بگوید قبلت، یا نه بنشینند یک قلیان بکشند و چای بخورد، گاهی ممکن است ده دقیقه، پانزده دقیقه بکشد و بعد قبلت بگوید، هست دیگه، اینها متعارف عرفی است، چیزی نیست که غیر عرفی باشد یا اصلاً بگوییم نه درست است در عرف این که آقایان می‌گویند هی موالات عرفی، موالات عرفی، قبول داریم موالات عرفی این است، با صلی الله علیه و آله و سلم گفتن موالات عرفی به هم نمی‌خورد، با الحمد لله گفتن به هم نمی‌خورد لکن شأن فقه، شأن قانون این است که مطلب را دقیق بگوید، به این تسامحات عرفی هم قبول نکند یعنی بگوید اینها تسامحات عرفی است ما این تسامحات عرفی را قبول نداریم، به هیچ نحو نباید فاصله بشود حتی به مثل الحمد لله، مثل خطبه خواندن، اگر زن گفت زوجتک و لذا هم بعضی‌ها شبهه می‌کنند که وکیل خطبه بخواند، اگر گفت زوجت موكلك موكلتی آن هم بگوید قبلت التزویج لموكلی، این باید این سریعاً بگوید فاصله بین اینها، بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله و صلی الله، این هم این مقدار نگوید، این مقدار از فاصله.

پس خوب دقت بکنید یک مطلب در این جا یک بحث عرفی است، متأسفانه عرف ما هم یک عرض عریضی دارد، بیایم قدر متیقن بگیریم مثلاً بگوییم در امر عرفی، می‌خواهم بگویم که در این مسئله فقهی چکار می‌خواهم بکنم، یک راه دیگر این است که بله ما می‌دانیم عرف این کار را می‌کند لکن این تسامح عرفی است، ما در قانون چون آثار معینی و تحلیل معینی از قانون داریم در آثار قانونی باید اصلاً فاصله نشود حتی با بسم الله و خطبه خواندن، تا آن ایجاب را انجام داد قبول به او بچسبید، نه به حیث این که موالات عرفی باشد، به حیث این که یک واحد حقیقی باشد نه موالات عرفی، دقت بکنید! چون اینها غالباً به این نتیجه رسیدند که موالات عرفی کافی است، دلیل نداریم که مثلاً بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله، یک خطبه مختصری بخواند و صلواتی بر رسول الله و آل رسول الله بفرستد و بعد هم بگوید قبلت، یا نه اگر در عرف حساب بکنیم لذا این را دقت بکنید ما در حقیقت بحثی را که در فقه مطرح می‌کنیم، در قانون مطرح

می‌کنیم این است یعنی احاطه فقط به کلمات نیست، احاطه به ریشه‌های مطلب هم هست. اولاً معلوم شد که ما در این مسئله روایت نداریم، آن روایت واحده زوجیه یا رسول الله مشکلاتی دارد چون آن روایت معلوم نیست سهل ساعدی همه قصه را نقل کرده، شاید بعد از این که شد چون آن خودش کار را به رسول الله تفویض کرده بود پیغمبر فرمود زوجتکها، بعد هم ایشان گفت قبلت التزویج، این کلام را سهل ساعدی نقل نکرده و إلا هست یعنی در کلام بوده لذا الان خود بنده هم هنوز مصریم یعنی مصر به این معنا هنوز به ذوق من می‌آید که این امر ولائی است، این با یک انشای رسول الله چون ولی امر است، ابوا هذه الامة و این ولایت، ولایت جعلی نیست، ولایت بین عامه مومنین نیست، ولایت فقیه نیست، این ولایت الهیه است، در این ولایت الهیه مادام دو طرف قبول کردند و این مطلب را انجام دادند پیغمبر به ولایت الهیه می‌تواند صیغه‌ای را بخواند، تعبیری را بیاورد که شامل هر دو باشد، هم ایجاب و هم قبول و اما اگر این کار را یک فقیه بخواهد انجام بدهد نمی‌تواند، بله رسول الله به عنوان این ولایت می‌تواند این کار را انجام بدهد، این هم نظر این حقیر سراپا تقصیر که تا حالا چند مرتبه عرض کردیم.

پس بنابراین خوب دقت بکنید این آقایانی که آمدند حل قصه را به موالات عرفی کردند یک: عرف منسجم نیست مرادشان باید یک قدر متیقن از عرف، نه خیلی عرف تسامحی، یک امر عرفی که واضح است موالات به هم نخورده، آن وقت بحث سر این است که آیا به این مقدار کفایت می‌کند بعد از نبودن دلیل یا وقتی که ما می‌آئیم یک تفسیر حقوقی برای بیع می‌دهیم واقعا باید به هم بچسبند، واقعا باید موالات باشد چون لفظ موالات که در دلیل لفظی نیامده، این لفظ که در روایت یا آیه‌ای که نیامده، ما در این جا دنبال تحقیق معنای عقدیم، تفسیر معنای عقد، آیا آن تفسیری را که ما از عقد می‌دهیم آیا آن تفسیر با یک مقدار اخلال در موالات به مقدار یسیر می‌سازد؟ مثلاً بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسول الله و آله الطیبین الطاهرین، آیا با این مقدار می‌سازد یا نه؟ یا باید حتماً بلافاصله پشت سرش واقع بشود؟ چرا؟ مثل شبیه روح قانون که ما گفتیم، اصلاً عقد یعنی این، یعنی باید این ها یک امر واحد باشند، دو تا بشوند ولو به مثل حمد و خطبه باز هم مضر است.

پس بنابراین این از آن جاهایی نیست که ما بگوییم به موالات عرفی برگردیم، لفظ موالات که در روایت نیامده، به عقد عرفی برگردیم، عقد عرفی هم معلوم شد که مختلف است حالا غیر از مختلف بودن، ضابطه ندارد مگر این که بگوییم قدر متیقن در عرف این است یا نه اصلاً بگوییم ما عقد را یک تفسیر حقوقی برای عقد داریم، عقد یک تفسیر حقوقی دارد، این تفسیر حقوقی برای عقد اقتضا می کند مثلاً در باب معاهدات این تفسیر حقوقی را نداریم، در باب عهد نداریم مثلاً الان ممکن است یک معاهده ای را مثلاً فرض کنید در سازمان ملل من باب مثال، یک کنوانسیون را قرار بدهند فرض کنید به کشورهای عضو که ۱۹۵ کشورند بگویند، اینها هم فرض کنید بگویند شما قبول بکنید، بعضی هایشان بگویند ما به کشور خودمان می رویم رایزنی می کنیم و بعد قبول می کنیم، ممکن است این بشود، این تعهدات و معاهدات غیر از مسئله عقد است، این نکته فنی است لذا مرحوم نائینی هم سه قسم کرد، ممکن است ما در معاهدات فاصله زمانی را قبول، خود شیخ هم تمایلش به این است که در مثل بیع شاید بشود قبول کرد اما در عقد مشکل دارد.

پس ما یک بحث، بحث تعبیر عقد را در قرآن داریم، تعبیر بیع داریم، تعبیر تجارت داریم، یک: آیا سه تعبیر یکی اند یا نه در این مسئله موالات عقد با آن دو تا فرق دارد.

پس ما به دنبال اعطای یک تفسیر حقوقی و قانونی از لفظ عقد و بیع و تجارت که در قرآن کریم وارد شده و آن چه که در سیره به اصطلاح اسلامی بوده، ما هم می گوییم مثلاً تفسیری که از عقد و بیع و تجارت که در قرآن کریم وارد شده با آن چه که در سیره اسلامی بوده در مخالفت با، ما مثلاً می گوییم تفسیری که از عقد می کنیم باید قبول پشت سر او چسبیده بشود، فاصله ای گذاشته نشود ولو به مثل خطبه یا الحمد لله گفتن که چرا؟ به خاطر این نیست که صدق عقد عرفی بکند بلکه به خاطر این که صدق عقد حقوقی بکند، قانونی بکند، ما یک تفسیری را از عقد ارائه می دهیم که طبق این تفسیر باید قبول به آن بچسبد، شبیه مطلبی که نائینی گفته، نائینی از باب خلع و لبس فرمودند که بحث فلسفی است در محل اعراض و بحث عرض، چطور در حالی که خلع مثلاً صفت قرمزی می کند لبس صفت زردی می کند در یک حال، این جا هم باید همان جور بشود، عرض کردم آن مطلبی که ایشان فرمودند ربطی به فقه ندارد و کاش که نمی فرمودند و در باب عقد تملیک و تملک است، ربط این تملک و تملیک باهمدیگر است، آنی که در باب عقد است این است،

این تملیک و تملک که با هم در عالم اعتبار ربط پیدا می کنند آیا باید تماما به هم مرتبط باشند تا این عقد محقق بشود یا اگر فاصل مختصری یا حتی فاصل طولانی هم افتاد مضر نیست؟ ممکن است در تسامح عرفی با یک فاصله ی پنج دقیقه و ده دقیقه اشکال نداشته باشد، بگوید قلیان را می کشم، صبر کن الان لفظ قبولش را با خصوصیات که دارد می گویم، این قلیان را بکشم شما این قدر فروختید و من هم فکرهایش را کردیم و قرارمان را گذاشتیم، این قلیان را می کشم و این چایی را می کشم و به شما می گویم این را با این شرایط خریدم یا چنین شد یا چنان شد. این انصافش است، انصافش را اگر بخواهیم شاید در عرف این مقدارها را هم عده ای تسامح را قبول بکنند.

پرسش: جامعه به هم می ریزد

آیت الله مددی: احسنت، حالا جامعه به هم می ریزد بالاخره این هم یکی از شئون فقیه است برای این که جامعه

پرسش: اولاً که خیلی هایشان با قرینه حالیه است، مثلاً لفظ نیست، می گوید چند؟ اصلاً حرف از خرید و فروش نیست، آن هم فکر می کند اما این جوری جامعه به هم می ریزد، بالاخره این تسامح ها در عرف وجود دارد

آیت الله مددی: حرف هایی که ما زدیم برای همین بود، چون شارع آثار مقدسی روی بیع بار کرده، شارع مقدس آثار خاصی را روی بیع بار کرده ما دنبال تحقق این عنوان هستیم ولو در عرف تسامح دارد، ما می خواهیم تسامحات عرفی را کنار بگذاریم اصلاً حقیقت عقد با یک فاصله ای بین ایجاب و قبول ولو فاصله مختصر قبول می شود یا نمی شود

پرسش: یعنی شما می فرمایید با این کاری که در عرف می کنند جواز تصرف است فقط؟

آیت الله مددی: اگر باشد بله اباحه تصرف است فقط و إلا یا بگوییم این بیع فاسدی است، آن وقت المقبوض بالعقد الفاسد

پرسش: آن وقت همه بیع ها می شود فاسد

آیت الله مددی: نه ببینید یک مقدار زیادی بیع ها به ارتکازات شده، مثل این که پول میگذاریم و نان بر می داریم، ارتکاز آنجا را قبول کردیم اما جایی که شبهه داریم بله اشکال محفوظ است، به مجرد این که اشکال محفوظ است ما نمی توانیم دست برداریم.

بعد از این مطلب برگردیم به بیانی که مرحوم آقای اصفهانی دارند، ایشان اعتبار موالات را به معنای عرفی، موالات عرفی، عرض کردیم لفظ موالات در روایات نبوده که عرفی باشد، لفظ عقد در ادله آمده، لفظ بیع، مگر مراد ایشان این باشد که موالات عرفی باشد به مقداری که عقد عرفی صدق بکند، مراد ایشان این باید باشد و إلا موالات دنبال آن نیستیم که صدق بکند.

ایشان می فرماید أن العقد عبارة عن الربط و الوصل، چون ایشان بعضی مطالبش لطیف است حتی المقدور مقدار زیادی از عبارت ایشان خوانده می شود. و هو فی الامور القارّة بعدم تخلل العدم المقابل للوجود، این ربط باید پیدا بشود در مقابل عدمی که یعنی بعبارة اخرى به قول آقایان به وجود بسیط این باید تحقق پیدا بکند در مقابل نیست، در مقابل نیست باید تحقق پیدا بکند، در مقابل نیست هست بشود، به اصطلاح مراد از این هستی است نه استی در فارسی به اصطلاح خودشان.

المقابل للوجود القار و فی الامور الغير القارّة كاجزاء الكلام بعدم تخلل العدم المقابل للوجود التدريجي، چیزی که تدریجی باشد در مقابل آن.

لا مطلق العدم، کیف و الوجود التدريجي متشابهة مع العدم لتقدم این وجود به اخذ و ترک، این اخذ و ترک شبیه خلع و لبس مرحوم نائینی است، ایشان کلمه عرفی آورده و آن کلمه اصطلاحی آورده خلاف قاعده. اخذ یعنی لبس و ترک یعنی خلع، خلع و لبس

و کل ذلك إنما يكون بين اجزاء موجود واحد قاراً و غیر قار و أمّا، خب این مطلب که روشن است که ربط، ما توضیح دادیم که در باب عقد یک امر بسیط است، ایشان ارتباط گرفته، ما گره خوردن گرفتیم که غیر از ارتباط است، خوب دقت بکنید، میثاق این دو تا را یعنی این تملیک و تملک را به هم وصل کردن، اگر تملیک و تملک به هم مرتبط شدند در مقابل عدم، آن وقت می گوئیم هست، این گره ایجاد شد، عقد خودش عقده یعنی گره یعنی این کاملاً دو تا باید با هم گره بخورند بلکه چون ما احتمال دادیم آیه مبارکه که ظاهر هم هست میثاق غلیظ در باب نکاح، حالا اگر بگوئیم آن اختصاص به نکاح ندارد، اضافه بر میثاق، اضافه بر این که اینها ارتباط دارند این ارتباط باید غلیظ هم باشد، ایشان دیگه اضافه نکردند، اولاً در ذهن مبارکشان نبوده، شاید احتمال دادند آن میثاق غلیظ در باب نکاح است، آیه مبارکه میثاق غلیظ در باب نکاح است و لذا ما عرض کردیم اگر بیاییم در حقیقت عقد میثاق غلیظ بگیریم آن وقت

میثاق را عهد بگیریم همین می شود که در بعضی از کتب فقه و کتب ادب، العقد هو العهد الموکد، هو العهد المشدد، یک میثاق غلیظ، خوب دقت بکنید، این را اگر ما روی مفهوم قرآنی می بردیم خیلی برای ما نتیجه گیری راحت تر بود یعنی هم باید میثاق باشد و هم باید غلیظ و محکم باشد، روشن شد؟ از مقدمه به نتیجه رسیدیم یا نه هنوز؟

پرسش: میثاقش میشود عقد، حالا که غلیظ است

آیت الله مددی: کاملاً محکم باشد.

پرسش: آن اولیش تعهد می شود

آیت الله مددی: دومیش غلیظ یعنی کاملاً

آن وقت این میثاق غلیظ را اگر گفتیم حالا چون بعد ایشان شرح می دهد، اگر گفتیم در وعای اعتبار حساب کردیم اعتبارش به ابراز است، خوب دقت بکنید از همین جا می خواهم نتیجه بگیریم، حالا که این جا را شروع کردیم تا بعد کلام ایشان را بخوانیم، پس این معنایش این است که ابراز هم باید غلیظ باشد چون میثاق به ابراز است، اگر می خواهد غلیظ و سفت باشد باید فاصله بینشان نیفتد. با توجه به ظاهر آیه مبارکه بدون این بحث هایی که آقایان فرمودند اثبات موالات شد، نه وجود مقابل عدم و خلع و لبس، هیچ کدام از این کارها را بکار نبردیم، اگر بنا شد میثاق غلیظ، نه میثاق عادی، کاملاً محکم و سفت، این معنایش این است که میثاق در ابراز عقد می شود این در ابراز باید کاملاً محکم باشد، این کاملاً استحکامش و کاملاً غلیظ بودنش و موکد بودنش به ارتباطشان است، هیچ فاصله ای باید بینشان نیفتد پس این هم یک راه دیگر برای اثبات موالات، نه دنبال کلمه موالات افتادیم یعنی کاملاً این ایجاب و قبول باید یکی بشوند تا میثاق غلیظ بشود، پس یک میثاق غلیظ در التزام نفسانی ماست، می نشینیم اول با هم صحبت می کنیم این خانه به این مبلغ، قبول می شود، شرط و شروطمان را می گذاریم حرف هایمان را مسلم می کنیم این کار اول، کار دوم بنا بر این که این انشاء و این میثاق با ابراز است این ابراز هم باید غلیظ باشد، این ابراز غلیظ و این میثاق غلیظ به تعبیر قرآنی در وقتی محقق می شود که این ها یکی بشوند یعنی به قول آقایان مقام ابراز، به قول مرحوم آقای خوئی و دیگران، مقام ابراز با مقام مبرز باید تناسب پیدا بکنند، چطور

آنجا اول التزام می‌دهیم این را فروختم و حق رجوع نداری، خصوصیات و شرطش این باشد و نباشد، من شرط را قبول ندارم، فرض کنید خرج محضر پای چه کسی، تمام این خصوصیات گفته می‌شود، بعد می‌گوید خانه را به تو با این شرایط فروختم می‌گوید قبلت، این مقام ابراز یا ابراز است که مبنای مرحوم آقای اصفهانی هم همین است، آقای خوئی و آقای طباطبائی اینها، یا این ابراز نیست این خودش انشاء است، این خودش ایقاع است، ایقاع اصلا این است، آن چیزی نیست، آن یک بنا و التزام بین طرفین است، آثار مال این ابراز است، این ایقاع است، باید بر این ایقاع میثاق غلیظ صدق بکند، هم در مقام التزام نفسانی غلیظ باید باشد، کاملاً محکم باشد و هم در مقام ابراز، اگر این را قبول کردیم موالات لابد منها، اگر این معنا را قبول کردیم و احتیاج به خلع و لبس و عرف و موالات عرفی و اصلاً از آن راه‌ها کلاً وارد نشدیم. چون آقایان از راه دیگری رفته بودند، چون به ذهن آقایان فکر می‌کنم شاید آن آیه را، البته عرض کردم اگر آیه را بیاورید در ذیلش یک روایتی از امام باقر است که ظاهرش این است که مراد از میثاق غلیظ خود مباشرت جنسی است لکن خب خلاف ظاهر است، خلاف ظاهر است و فتوا هم بر آن نیست.

بعد ایشان می‌گوید و اما الالتزامان النفسانی القائمین بشخصین أو الکلامان القائمین بشخصین فهما منفصل الوجود قهراً، التزام که منفصل الوجود نیست، از ایشان تعجب است، فلا معنی لاتصالهما این دو تا، إلا عدم تخلل زمان بينهما إما حقيقة أو عرفاً، بین التزامین که زمان می‌شود اما بین کلامین عرفاً می‌شود به قول ایشان.

و اما البیع و التجارة بما هما بیع و تجارة فلیس مفهومهما کمفهوم العقد مقتضیا للربط و الوصل حتی یجری فیهما البیان المتقدم و دعوی عدم الفرق، این تایید شیخ که این دو تا را با هم فرق گذاشت، لفظ بیع را با لفظ عقد. بعد اشکالات آقایان مثل مرحوم نائینی و دیگران که فرقی بین بیع و عقد نیست

و دعوی عدم الفرق ناشئ عن عدم التنبه لملاک الاستدلال، حالا عرض کردم استدلال را یا ملاک استظهار و تحلیل.

و التحقيق كما مرّ فیما ذکرناه فی ادلة لزوم المعاطاة أن العهد، عرض کردیم ایشان عهد گفته مراد تعهد است. عبارة عن الالتزام القلبي أو الجعل و القرار المعاملي، و لذا عرض کردیم عهد درجه اضعف از عقد است، هر عقدی عهد توش دارد اما هر عهدی عقد نیست و لذا در

.....

بعضی از روایات که آمده اوفوا بالعقود آی العهود اشاره به این است که در حقیقت به خود عهد باید وفا کرد ولو به صورت عقد نباید باشد، عقد که به طریق اولی چون عهد مشدد یا موکد است و عرض کردیم ما یک عهد داریم و یک عهد داریم، آن مطلب را اگر فی نفسه دیدیم می شود عهد، اگر در رابطه با شخص دیدیم می شود عهد، مثلا من تعهد می نویسم که یک نامه برایتان بنویسم، آن وقت نکته اساسی در عقد و عهد این است که در ذمه است یعنی به عنوان چیزی است که شخص دارد و لذا عهد ربط دارد با شخصیت شخص، مثلا من به عهد می گیرم که شما امروز بیمارستان بروید اگر خدای نکرده خوب نشدید من دویست میلیارد تومان به شما می دهم شما را می فرستم، لذا عهد بدون این که قابلیت باشد قابل قبول نیست، هر کسی نمی تواند عهد بگیرد، عهد و عهد عبارت از یک عملی را بالاضافه به شخص حساب می کنند.

پرسش: پس این مهرهایی که می نویسند یعنی اشکال دارد؟

آیت الله مددی: اگر به مقداری است که معقول نیست اشکال دارد اما اگر به سختی می دهد، من یک مورد ازدواج برایم پیش آمد که سال تولد همان شخص را ۱۳۶۷ بود یا ۱۳۷۰ بود، ۱۳۷۰ سکه بهار آزادی، شنیده بودم که متعارف شده اما من یک مورد، من چون خیلی کم عقد جاری می کنم، یک مورد که عقد جاری کردم مهر سال تولدش بود، به هر حال به اندازه سال تولد سکه قرار داد اما این مقدار فعلا غیر معقول نیست، نه فعلا، سابقا هم. گفت آیتام احداهن قنطار، قنطار خودش پوست گاوی که پر از طلا باشد، این از آن کمتر است، این هزار و سیصد سکه از قنطار کمتر است، اگر ما باشیم ۱۳۰۰ سکه از قنطار کمتر است.

و إن العقد عبارة عن ربط احد الالتزامين بالآخر، ربط احد القرارين بالآخر، روشن شد؟ پس تعهد یا معاهده یا کنوانسیون یک چیز است، عقد و قرارداد و پروتکل چیز دیگری است. قراردادها چیز دیگری است، ایشان فقط ربط گرفت، ما آمدیم چه عرض کردیم؟ گفتیم اضافه بر ربط این ربط ظاهرش این است که باید شدید باشد، غلیظ باشد، ظاهر آیه مبارکه این است و بعید است مراد خصوصیت عقد نکاح باشد و قد اخذن منکم میثاقا غلیظا مراد از میثاق غلیظ اگر عقد گرفتیم که ظاهرش است آن وقت این را خوب دقت بکنید این قرار که هست این است، بین تملیک و تملک کتاب و صد تومان بین طرفین یک ربط مشدد و موکد و غلیظ قرار می گیرد، این وجود پیدا می

کند، این تدریجی الحصول است، به قول ایشان قار الذات است، فحیثیه العهديه غیر حیثیه العقدیه، درست است، فإن حقیقه العقد هو الربط لا الوصل، بلکه بالاتر از ربط، گره خوردن، اصلاً عقد یعنی گره خوردن نه چسباندن، یک دفعه شما ربطش می دهید مثلاً فرض کنید این تسبیح را یا این طناب را روی میخ قرار می دهید، این وصل است، یک دفعه نه این را به میخ گره می زنید که اگر کسی هم بکشد کُنده نمی شود، این را به میخ شما گره می زنید و لذا مناسب با میثاق غلیظ این است، اگر اینها گره خورد و این گره خوردن محقق شد بین این دو تا گره خورد و لذا هم اصل لزوم است، شما هر چه بخواهید بکشید جدا نمی شود، اگر گره نبود ممکن است طرف بگوید من عمل نمی کنم، این اشاره به این است، گره خورده، این میثاق غلیظ است، اگر زن و مرد مثلاً عقد نکاح خواندند بعد مرد می گوید نمی خواهم یا زن می گوید نمی خواهم، نمی شود، این میثاق غلیظ است، یک گره محکمی به همدیگر خوردند، یکی بخواهد بکشد پاره نمی شود، به هم چسبیده، دقت می کنید؟ لذا ایشان که ربط می گوید می گوید وصف کافی نیست، ربط، ما آمدم گفتیم ربط هم کافی نیست، گره باید به هم بخورند، یک گره محکم، این اسمش لزوم است، گفتیم الفاظ ابتدائاً در معانی معقولند، در معانی محسوسند بعد وضع استعمال می شود برای معانی معقول، ابتدائاً معانی، معنای محسوس گره، گره سخت که شما بکشید باز نشود، این گره سخت که می کشید باز نشود اسمش را لزوم گذاشتند، اصالة اللزوم فی العقود، این گره را می کشیم باز نمی شود، این معنایش این است که گره سختی خورده، میثاق غلیظ خورده که باز نمی شود.

پرسش: آنهایی که جائز است چه؟

آیت الله مددی: آن خودش گره زده، وصل فقط داده، عهد داده و لذا در حقیقت آن یک نوع عهد است.

پرسش: عهد و کالت

آیت الله مددی: میگویم یک نوع عهد است.

و لذا گرهش به چیست؟ به رضایت آن است، گره زده به رضایت او و لذا از عبارت مرحوم نائینی خواندیم گفت تعبیر عقد از اینها یک نوع تعبیر مجازی است، بد هم نیست، حرف دقیقی است، حرف بدی نیست، به آن عقد می گوئیم در همان جا مثل وصل است، مثل ربط

است اما آنی که گره است در همین این جور جاهاست، حالا روشن شد؟

بعد ایشان میگوید: و ربط احد الالتزامين القائم بمحلہ بالالتزام القائم بمحل آخر بلحاظ ورودهما علی امر واحد، این دو تا در امر واحد و هو کون احد المالين بازاء الآخر فی الملكية مثلا، نه بازاء الآخر نیست، تمليک و تملک است، خلع و لبس هم نیست، اخذ و ترک هم نیست، فوحدة الملتزم به، ملتزم به یعنی آن عقد رابطه شدید بین این دو تا هو الجامع الرابط بين الالتزامين و هذا المعنى من الربط لا يقتضى إلا بقاء الالتزام الاول على حاله حتى يكون بعد ورود الالتزام الثانى مربوطا به و إلا فحقيقة الربط لا يتحقق بين موجود و معدوم و تخلل زمان طويل أو قصير اجنبى عما يقتضيها هذا المعنى من الربط و اما ارتباط احد جزئى بالآخر فى مقام السبب، این در مقام التزام بود، در مقام سبب مقام ابراز است و مقام اثبات فليس مما بارتباط لفظ بلفظ و كلام بكلام حتى يكون الارتباط مساوقا لاتصال ليؤخذ بمقتضاها المتقدم بل مناط العقدية فى هذا المقام بارتباط مدلول احد الكلامين بالآخر بأن يكون ايجابا و تسبيبا إلى مبادرة خاصة و الآخر قبولاً و مطاوعة لذلك التسبيب لا لامر آخر و هذا المعنى من الارتباط بين المدلولين لا يدور مدار عدم تخلل الزمان بين الكلامين المتضمنين بالمدلولين، لذا تخلل زمان اشكال ندارد، تخلل زمان در التزام نمی شود، در التزام نفسی اما در كلام اشكال ندارد.

و غاية ما يمكن أن يقال فى تقريب الموالاة بين الايجاب و القبول هو أن الايجاب و القبول حيث إنهما قائمان باثر فلهما بنظر العرف جهة وحدة فكأن الواحد قائم باثر واحد، فكان الواحد يعنى كان این دو تا با همدیگر، فلا بد من كونهما على نحو من الاتصال العرفى فكانه كلام واحد بوحدة اتصالية يقوم باثر واحد، اگر این نکته را گفتیم فلا فرق بین دلیل وفاء بالعقد و دلیل حلیة البيع فإن المدار ليس على ما يقتضيه عنوان العقد بل على ما يقتضيه قيام ما هو كالواحد باثر واحد.

خب مرحوم نائینی هم حرفش همین است، حالا آخر ایشان قبول کرد که فرقی بین ادله نمی کند و ما عرض کردیم این توضیحی بود که از كلام، البته مطلب ایشان.

پس خلاصه كلام مرحوم آقای اصفهانی را عرض بکنم، چون عرض کردم این آقایان ملتزم هستند که عقد حقیقتا همان التزام نفسانی است، لفظ مقام ابراز است، مقام اثبات است، این اصل این تفکر و در مقام التزام راست است، فاصله نباید بشود، زمان قصیر و طویل هم

ندارد اما در مقام اثبات اشکال ندارد، بعد برگشت گفت چون در مقام ثبوت اینها با همدیگر یکی حساب شدند چون یک اثر واحد دارد پس باید در مقام اثبات هم همین طور باشد، برای این که دارای اثر واحدی باشد بین دو کلام، بین ایجاب و قبول فاصله نشود، این خلاصه نظر مبارک ایشان از این راه وارد شدند.

طبق این تصویری که ما الان عرض کردیم اولاً کرارا و مرارا و تکراراً عرض شد در باب انشاء و در باب عقود این مطلبی را که این آقایان فرمودند به نظر ما کامل نمی آید، انشاء حقیقتاً همان ابراز است، یعنی واقعا این تعبیری که قدما گفتند به ذهن ما همان درست است، ایقاع المعنی بلفظ یقارنه، آنچه که هست آنها یک مقدار تصور است، آنها هیچ اثری ندارد، هیچ آثاری ندارد و لذا در مقام تصور هزاران جور می شود تصویر بکند، تصورش محدودیت ندارد لکن آنچه که در مقام واقع تاثیر دارد آن است که عقد را در مقام اعتبار و در مقام وجود ایقاعی انشائی اعتباری محقق می کند همان ابراز است، همان انشاء است، این انشاء آن را ایجاد می کند، قبل از او ایجاد نشده، آن وقت چون ما کرارا عرض کردیم اگر چیزی را ما تصور کردیم و بنا شد آن را انشاء بکنیم و ایقاع بکنیم لفظی را انتخاب باید بکنیم، دقیقاً به اندازه همان ملتزم باشد، به اندازه همان، چرا؟ چون عرض کردیم ایقاع ایجاد معناست، خود معنا را فی ذاته نگاه نمی کنیم، ما در باب اخبار می توانیم چون اخبار واقع است، می تواند اخبار ما اعم باشد و می تواند اخبار ما اخص باشد، بگوییم آقا اگر تب داشتی نبضت سریع است، درست هم هست، اگر تب داشتی نبضت سریع است لکن انسان تب دار نبضش سریع است، درست است لکن این معنایش این نیست که نبض سریع فقط مال تب است، این نیست، چرا؟ چون نبض سریع یک امر واقعی است، امر واقعی تابع واقعیت خودش است، ممکن است در بعضی اقسام تب حتی نبض هم سریع نباشد یعنی این مطلب اخص باشد و اعم هم هست، ممکن است خیلی جاها تب نباشد و نبض هم سریع باشد.

پرسش: مطلق نیست

آیت الله مددی: نه تطابق بین ابراز یعنی بین لفظ و واقع نیست، نکته این است، تطابق بین این دو تا نیست اما اگر گفت اگر روز جمعه مهمان آمد نان بخور، این جا تطابق هست، چون ایقاع است، چون بین نان خریدن و بین چیز دیگری نبود، رابطه نبود، خودش نبود، شما

این رابطه را ایجاد کردید، حالا که این رابطه را ایجاد کردید بحث سر همین است چه مقدار ایجاد کردید؟ به آن مقداری که ابراز کردید، می گوید مثلاً زید روز جمعه نیامد لکن زید امروز عیالوار است، برایش مهمان آمده، من بروم برایش نان بخرم، می گویم خب او نگفت، حالا میخواهی بخری بخر ولی او نگفت یا روز جمعه دکانها بسته است، مثلاً جایی که زید هست دکان بسته است زید ماشین هم ندارد، درست است إذا جائك زید يوم الجمعة فاشتر الخبز لکن من برم خبز برایش بخرم، نان بخرم و به منزل بروم، امکان دارد اما این داخل در جعل نیست، داخل در انشاء نیست، خوب دقت بکنید، اگر آمد گفت من این دارو را از تو به صد تومان می خرم، خیلی خوب، هدفش هم این بود بدهد بچه اش بخورد، رفت خانه دید بچه حالش خوب است، بدون دارو خوب است، برگرداند، می گوید هدفم این بود، گفتمی خریدم و من هم فروختم، آن مقداری که ابراز کرد این است، دارو خریدم و دارو فروختم، این ابرازش است، این که بچه بخورد خوب بشود که در آن نبود، در واقع بود اما در ابراز نبود، لذا یکی از نکاتی را که ما در باب انشاء عرض کردیم این است، این که مرحوم آقای اصفهانی گفت واقع با هم ارتباط دارند، واقع تخیل نباید بشود اما در اثبات می شود، این نکته روشن شد؟ اشکال کلام بر محقق اصفهانی و همچنین آقای خوئی، اینها چون آمدند یک واقعی را فرض کردند، یک لفظی را فرض کردند گاهی آن واقع اضیق، اخس یا اعم از آن مقدار ابراز است، ما عرض کردیم در باب انشاء چون این شیء در وعای اعتبار، در وعای وجود اعتباری ایقاعی انشائی می خواهد محقق بشود این در این مقام باید مناسب با همان مقام نفسانی باشد، مقامی که اعتباری است، چرا؟ سرش چیست؟ چون وجود ندارد، این که کتاب به ازای صد تومان یک احتمال، میلیون ها احتمال وجود دارد، کتاب مجانی باشد، به ازای پتو باشد، به ازای دویست تومان و إلى آخره إلى ما شا الله، اعتبارات فراوانی وجود دارد، وقتی قرار گذاشتند با قرار گذاشتن این تحقق پیدا می کند لکن به مجرد قرار آن آثار بار نمی شود، آثار بیع بار نمی شود، وقتی ایقاع شد بار می شود، خوب دقت کردید؟ لذا اگر می خواهد این ایقاع درست باشد و واقعا آن امر التزام نفسانی به قول آقایان این بیاید واقعت وجود ایقاعی انشائی اعتباری پیدا بکند آن باید این ابراز مطابق باشد با همان مقداری که در التزام نفسانی بود، با همان مقدار مطابق باشد، نه اخس باشد و نه اعم باشد، این که ایشان فرض کرد در مقام التزام نمی شود فاصل انداخت، قصیراً أو طویلاً، این دو تا التزام باید کاملاً به هم چسبیده باشد، التزام به تملیک کتاب و تملک

صد تومان، آن هم التزام به تملیک صد تومان و تملک کتاب، این دو تا التزام باید در مقام التزام نفسانی کاملاً باشد، بحث ما این است، این که ایشان گفت مقام اثبات، اعتبارات قانونی، اعتبارات حقوقی مقام ثبوت و اثباتشان یکی است، دو تا نیست، اینهایی که گرفتند ابراز اعتبار نفسانی چون می‌خواستند مقام ثبوت و اثبات را از هم جدا بکنند پس طبق این تصویری که ما عرض کردیم نه احتیاج به خلق داشتیم، نه لبس داشتیم، با نظر به آیه مبارکه که این میثاق باید غلیظ باشد، آن میثاق غلیظ این طور نیست که در التزام باشد که ایشان قبول کرد، گفت زمان اصلاً نمیشود ولو قصیراً اما در مقام اثبات می‌شود اگر عرفی باشد. بعد هم ایشان برگشت ملتفت شد، صحیحش روی این مبانی این است چون مقام ابراز باید دقیقاً مطابق با مقام مبرز باشد و آن التزام، همچنان که آن دو تا التزام با هم گره خوردند به حیثی که واحد شدند به تعبیر ایشان، در مقام ابراز هم فقط نکته این است که کلام ذاتاً تدریجی است، با قطع نظر از ذاتیت کلام در مقام ابراز و لذا عرض کردیم اگر ما در مقام ابراز گاهی یک علامت داشتیم مثلاً یک علامت به علاوه وسطش در دایره، همین علامت که در صفحه کامپیوتر آمد بیع تمام شد، همین علامت، دیگه اینجا تدریجی هم نمی‌خواهد، این چون کلام تدریجی است، چون کلام تدریجی است دیگه دنبال عرف نیستیم، اگر تفسیر حقوقی می‌خواهیم بدهیم باید کلام ما در مقام ابراز، در مقام ایقاع به قول ما و به تعبیر ایشان ابراز، باید جوری باشد که همان التزام نفسانی، مطابق آن التزام نفسانی باشد، آن التزام چون عقد است و گره خورده این کلام هم باید گره بخورد و لذا به نظر ما اگر ما باشیم و تفسیر حقوقی باید هیچ نحوه فاصله‌ای بین ایجاب و قبول نشود تا آن معنایی را که این ها التزام دادند در مقام انشا ایقاعش بکند و وجود ایقاعی اعتباری انشائی پیدا بکند و یا به تعبیر قرآنی اگر بخواهیم برگردیم میثاق غلیظ بشود، این میثاق غلیظ در مقام ابراز به قول آقایان در لفظ هم هست، در کلام هم هست، میثاق غلیظ به این است که این دو میثاق به هم محکم چسبیده باشد، فاصله بیاید حالت غلظتش را از دست می‌دهد.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین